اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 با اینكه ما نسبت به كارهای مرحوم آقا بیش از بقیه اطلاع داشتیم ولی بعد از فوتشان مواجه شدیم با یك سری مسائل عدیده كه شاید كسی نداند كه عجب ایشان زمان حیاتشان چه كارهایی انجام داده كه حتی خود ما اطلاع نداشتیم نه من نه اخویها نه هیچكس دیگر خبر نداشتند مسائلی كه بعد از فوتشان روشن شد كه فلان قضیه مثلًا به كجا ربط داشت.

 صحبت این شد كه بعضی از آقایان می‌فرمایند حتما باید طلبه بیاید در منزلشان كارت و شناسنامه فتوكپی پدر و مادر همه را ارائه بدهید گفتم خدا گذشتگان را بیامرزد خدا رحمت كند مرحوم استادمان مرحوم آقای غروی آن موقع برای من تعریف می‌كرد كه در نجف جدشان بعد از سید یزدی مدتی مرجعیت داشته مرحوم حاج زین العابدین غروی كه به اعتقاد ایشان خدمت حضرت هم رسیده بوده! به طور مستمر می‌رسیده و یك قرائن و شواهدی هم در این تشرف ایشان نقل می‌كرد می‌گفت پدرم می‌گفت كه در نجف یك شخصی شروع می‌كرد پشت سر پدر ما حرف زدن یعنی جد ایشان می‌گفت كه چیه و معلوم نیست چه كار می‌كند به ما نمی‌رسد و از این حرفها هی این طرف و آن طرف می‌گفت، یك روز رفتیم یعنی پدر آقای غروی می‌گفت رفتیم پیش پدرمان گفتیم آقا این طرف و آن طرف خیلی حرف می‌زند و فلان و این چیزها، به من گفت این دفعه اگر دیدیش یواش به طوری كه كسی نفهمد دهانت را بگذار دم گوشش بگوحاجی فلان را می‌شناسی یا نه؟ همین می‌گفت ما یك روز او را در خیابان دیدیم گفتم بیا با تو كار دارم می‌گفت تا آمد خواست شروع كند قبل از آن كه كتابش را بازكند گفتم پدرم گفت كه حاجی فلانی را می‌شناسی تا این را گفتم یكدفعه سرش را انداخت پایین همین طوری حالا این حاجی فلان كی بود از طرف ایشان هر ماه می‌آمد به این یك مبلغی می‌داد و هیچ كس خبر از این قضیه نداشته حتی ما هم خبر نداشتیم پدر آقای غروی می‌گفت كه ما خبر نداشتیم و این نمی‌دانست این حاجی خیال كرد این را از خودش دارد میدهد و فحش می‌داد و از این جور چیزها!

 خدا گذشتگان را رحمت كند آنها كِه بودند اینها چی بودند؟ علتش و منشأش تهی بودن و خالی بودن است، می‌خواهند پر كنند، آنها پر هستند پر از عبودیت است پر از توكل است پر از توحید است پر از خدا دیدن است پر از امام دیدن است این خالی است هیچی نمی‌بیند هی به این وسیله می‌خواهد رفع نقائص را بكند رفع آنها را بكند

 تلمیذ: ... مولانا

 استاد: به به

 تلمیذ: نفس اژدرهاست او كی مرده است

 استاد: بله

 تلمیذ: از غم بی آلتی افسرده است

 استاد: اینها می‌خواهند ما را به سمت پُری ببرند پُری یعنی صفر بودن نیاز و فقر و احتیاج! ما نمی‌رویم جفتك می‌زنیم هی آن راه و رسم را كنار می‌گذاریم و از پیش خود راه دیگری را انتخاب می‌كنیم هی به آن شكل و می‌گویند بابا به آن سمت بیا راحت شو! واقعا اینها راحت تر هستند یا اینها؟! جدا ها اگر به راحتی باشد و به همین اعصاب راحت و خیال راحت و اینها باشد، اینها شب راحت می‌خوابند یا آنها می‌خوابند؟! آن در خواب كه هیچ در نمازش هم به فكر نقشه و برنامه و این كه چه كار بكند و چه جوری قضیه را بپیچاند و درست بكند، ولی این، همه را ول كرده و بی خیال هر چی از آن بالا می‌آید، بیاید، كدام راحتتر است؟ كدام دردسرشان كمتر است و كدام بارشان سبكتر است این طرف كه راحتی است كدام بارشان سبكتر است.

 آمدیم به مرحوم آقا گفتیم، البته من نگفتم یكی دیگر از اخوان گفت: آقا فلان كس مثلا این طرف و آن طرف دارد علیه شما حرف می‌زند چه می‌كند فلان می‌كند مرحوم آقا قاه قاه می‌خندیند همین طوری نه خنده برای ماها برای این كه ما مثلا تسكین پیدا بكنیم یعنی همین طوری هر هر خنده كه چرا این قدر زحمت می‌كشند چرا این قدر زحمت می‌كشند مگر نمی‌دانند همه اینها به عبای ما می‌خورد! به ما نمی‌خورد مگر خبر ندارد مگر خبر ندارد كه همه این حرفها به عبای ما می‌خورد به ما نمی‌خورد چرا این قدر زحمت می‌كشد و خودش را به زحمت می‌اندازد هیچی حالا كی اعصابش راحتتر است آنی كه خودش را دارد جِر می‌دهد یا آنی كه دارد هر هر می‌خندد اعصاب كدام راحت‌تر است فكر و خیال كدام جمع‌تر است و درد سر كدام كمتر است و بار كدام بیشتر است؟ اینها هی برای آدم بار اضافه می‌كند هی شانه‌های انسان را سنگین تر می‌كند هر چه انسان از اینها بیشتر داشته باشد بیشتر شانه‌هایش سنگین می‌شود.

 چقدر واقعا اینها راه انسان را راحت كردند چقدر واقعاً چقدر در این مسائل و مطالب متابعت از اینها فكر انسان را راحت‌تر وجدان انسان را آسوده‌تر می‌كند و انسان را از آن تشویش و اضطراب و اینها بیرون می‌آورد!

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

 امروز به تقریر مسئله مرحوم آخوند می‌پردازیم و بعد هم آن اشكالی كه بر این تقریر وارد می‌شود. اما خوب جواب این مسئله دیگر ان‌شاءالله می‌ماند برای بعد.

 در تقریری كه مرحوم آقا در رویه مشاء فرمودند در آن جا صحبت از فناء جنس در فصل بود و ماده در صورت و بر همین اساس مرحوم آخوند فرمودند كه جوهریت ماده و جوهریت جنس دخالتی در انتزاع جنس از ماده ندارد بلكه نفس مسئله ابهام و اجمال ماده است كه منشأ برای انتزاع جنس است نه جوهریت، اگر مسئله جوهریت بود خوب صورت هم جوهرٌ چرا شما جنس را فقط از ماده اخذ می‌كنید و می‌گویید كه ماده به عنوان مصداق و آن جنبه سِعِی خودش به عنوان جنس؟! صورت به عنوان مصداق و فصل به عنوان جنبه سعی این. در این جا فصل از صورت انتزاع می‌شود و جنبه سعی پیدا می‌كند.

 ناطقیت كلی، انسانیت كلی و نطق كلی و آن نفس بشریت كلی و همین طور از ماده این انتزاعیتش به خاطر جوهر بودن نیست صورت هم جوهر است هم آن جوهر یك وقتی جنبه مصداقیت دارد كه خود آن نه ماده، قابل سرایت است نه آن صورت، قابل سرایت است چون هر دو مصداق است مصداقی كه الان یك ماده زید دارد. آن مصداقیتش قابل انتقال و تسری برای عمرو نیست این مال خودش است ٦٨ كیلو وزنش است و آن عمرو هم فرض كنید كه ٧٦ كیلو وزنش است آن هم مال خودش است خالدهم فرض كنید كه ٤٠ كیلو وزنش هم است هر كدام از اینها مال خودشان است این ماده مال خودشان است ولی در این جا یك جنبه‌ای انتزاع از این طرف، از طرف دیگر خود زید بودن، خود عمر بودن و خود خالد بودن را شما در نظر می‌گیرید به ماده او توجه نمی‌كنیم وقتی كه می‌گویند آقا امشب رفیق شما می‌خواهد بیاید منزل شما رفیق شما كیه؟ حسن آقا شما فكر نمی‌كنید حسن آقای ٦٧ كیلویی می‌خواهد بیا نه، حالا آمد و این حسن آقا به او خوش گذشته و شده ٧٧ كیلو شما منتظر ماده‌اش نیستید كه این جسمش است، حسن آقا را مد نظر دارید یا اینكه كه نه فرض كنید كه با زنش دعوا شده ٦٧ كیلو ده كیلو كم كرده و شده ٥٧ كیلو حالا یك ا چی شده ا ین قدر لاغر شدی بابا خبر نداری گرفتاری روزگار و فلان بابا خوش باش ول كن این كه می‌گوید ولش كن بابا دنیا را این قضایا را، خیلی راحت باش حالا كه می‌خواهد بیاید منزل شما به این عنوان ٥٧ كیلویی شما هیچ وقت و یا به عنوان ١٠٠ كیلو در نظر نمی‌آورید! ماده او را در نظر نمی‌آورید! وزن او را در نظر نمی‌آورید! لباس او را كه با چه لباسی همان طوری كه لباس او را در نظر نمی‌آورید كه این آمدن زید با لباس خاصی باشد! فقط همان زیدیت زید در نظر شما مجسم است همین طور وزن او بدن او رنگش حالا این كه آمده در نزد شما مودارد یا موهایش زده شب جمعه است یا روز جمعه است یا فرض كنید كه اصلاح كرده سرش و محاسنش را یا اصلاح نكرده پشم وریش گذاشته اینها هیچ كدام مطرح نیست برای شما.

 چون اینها همه مواد است مواد اولیه است مواد هیچ كدام مورد نظر نیست آنی كه مورد نظر است جنبه صورتیت او است آن مورد نظر این دعوت و ضیافت و لقاء و این حضور است حالا یك وقتی می‌گوید فرض كنید كه زید وزنش ٧٠ كیلو است یا می‌نشینید با او گپ می‌زنید صحبت می‌كنید از مطالب این طرف و آن طرف می‌گویید شش ماه دیگر می‌گذرد می‌آید در منزل شما وزنش می‌شود ٩٠ كیلو باز شما همان حرفها را می‌زنید می‌گوید در حرف تغییر ایجاد نمی‌شود صورت عوض نشده ملاك هم صورت است فعلیت شی به صورته لا بمادته و آن شخصی كه الان حضور پیدا می‌كند در منزل شما آن شیئیت او آن چه كه هویت او را تشكیل می‌دهد صورت او است این ماده او و بدن او یا ٧٠ كیلو است یا یك دفعه او می‌شود ٦٠ كیلو یا اضافه می‌شود یا كم می‌شود هیچ كدام اینها ملاك نیست.

 پس بنابراین آن چیزی كه جنبه عموم و اشتراك دارد آن ماده است كه جنبه اشتراك دارد یا صورت است، اگر صورت هم مثل ماده جنبه‌اشتراك داشت این صورت هم به شكل یك امر مبهم برای شما تجلی و ظهور پیدا می‌كند نه یك امر مشخص و ثابت كه آن امر ثابت در قالبهای مختلف می‌تواند ظهور پیدا كند در قالب ٧٠ كیلویی در قالب ٩٠ كیلویی در قالب ١٠٠ كیلویی در همه اینها می‌تواند ظهور پیدا كند و حتی از طفولیت تا زمان شیخوخیت هم تغییر پیدا نمی‌كند فقط وزنش عوض می‌شود فقط شكل و شمایل عوض می‌شود وقتی كه فرض كن شما یك طفل دو ساله را ببینید در بیست سال بعد این می‌شود بیست و دو ساله نگاه می‌كنی ا این همان است در حالی كه نمی‌شناسید او را تا می‌بینید كه یا مثلا فرض كن به شما می‌گویند كه این همان طفل دو ساله‌ای است كه بیست سال پیش شما او را دیدید شما حكم واحد به او می‌كنید در حالی كه طفل دو ساله آن موقع ٤ كیلو وزنش شده در حالی كه الان به ٦٠ و ٧٠ رسیده، چرا حكم واحد می‌شود؟ به خاطر صورتیتش. مرحوم آخوند می‌فرمایند: وقتی كه شما نظر به ماده می‌كنید اصلا ماده در نظر شما نسبت به آن صورت به حساب نمی‌آید یك امر مشترك كلی است بین چهار كیلویی و بین نود كیلویی سی كیلو را داخل می‌شود هیچ حسابی روی آن نمی‌شود، چهل كیلو را داخل می‌شود شصت كیلو را داخلش می‌شود، یك امر سیالی است كه آن امر سیال وقتی كه از شكم مادر به وجود می‌آید دو كیلو و دو كیلو و نیم و سه كیلو وزنش می‌شود، وقتی كه ده سال می‌شود فرض كنید كه بیست و پنج كیلو وزنش است، وقتی كه به جوانی و بیست سالگی می‌رسد شصت و هفتاد كیلو وزنش می‌شود. هیچ ماده در نظر انسان و بدن در نظر شیء تحقق پیدا نمی‌كند حتی آن چیزی كه عوام آن را می‌فهمند، همین را می‌فهمندف بچه هم می‌فهمد شخصیت این پدیده خارجی یا حقیقت خارجی است كه آن شخصیت، شخصیت ثابت است و در طول حوادث تفاوتی نمی‌كند.

 پس آن چه كه جنبه سِعِی دارد نسبت به سنین مختلف و در همه سنین این خودش را نشان می‌دهد بدون این كه خودش را مطرح كند آن عبارت است از ماده بودن، در قضیه و در حكم خودش را مطرح نمی‌كند اگر قاضی بخواهد حكمی‌كند بر علیه شخصی وزن او را نمی‌برد در باسكول بكشد كه حالا بیا بنشین ببینم چكار كردی اول وزن بردارد بعد بگوید كه چكار كردی یا موقعی كه این جنایت را انجام می‌دادی وزنت چقدر بود الان كه پیش من نشستی ترسیدی ٢٠ كیلو آب شدی باید بگذاری ٢٠ كیلو اضافه شوی تا بتوانم درست قضاوت كنم تمام این مسائل همه كنار است چرا چون ماده مطرح نیست فقط ماده در این جا به عنوان یك امر سیال و قابل اشتراك در همه موارد این ماده یك حضور دارد بدون این كه انسان ذهنش متوجه او باشد و بدون این كه بخواهد در نظر بیاورد آن چه را كه در نظر می‌آورد در حكومتها و قضاوتها و ارتباطات خودش و در آن چه را كه باید نسبت به او انجام بدهد آن عبارت است از شخصیت او شخصیت او چیست؟ همان نفسیت او و نفسیت او همان صورت او است پس بنابراین آن چیزی كه قابل اشاره است و قابل توجه استقلالی است و قابل برای به حساب آوردن و به میزان آوردن است صورت شیء است، كه این صورت شیء در همه سنین طفولیت و شباب و شیخوخیت یكی است در این دنیا یكی است در مثال و برزخ یكی است و در قیامت هم یكی است، آن صورت شیء است كه باقی می‌ماند. این همه فلسفه و حكما داد می‌زدند و درد داشتند از این كه مسئله در قیامت مسئله صورت است نه ماده نه این كه اینها می‌گفتند ماده‌ای وجود ندارد می‌گفتند كه به وجود ماده و به عدم ماده ما كاری نداریم نه این كه نیست اینی كه فرض كنید كه بزرگان می‌فرمودند كه قیامت قیامت صوری است نه قیامت مادی و بهشت صوری است نه بهشت كه مادی عقاب و امثال ذلك عقاب صوری است نه عقاب مادی، همه برای این است كه ماده یك امری است كه اصلا به حساب نمی‌آید در میزان، او شعور ندارد او از خود اختیار ندارد او از خود وجودی ندارد اگر وجودی داشته باشد آن وجود را صورت به او می‌دهد این مسئله است! نه این كه ماده نیست ماده هم در روز قیامت داریم فرض كنید كه بهشت و قیامت هم فقط قیامت صوری هم نیست قیامت مادی هم هست منتهی نه هر ماده‌ای ما ده متناسب با خودش، ماده ای كه با این مواد فرق می‌كند ماده ای كه توالد و تناسل ندارد ماده‌ای كه كون و فساد ندارد ماده‌ای كه فرض كنید كه از نقطه نظر جهاز هاضمه در یك وضعیت دیگری قرار دارد به این كیفیتی كه در این دنیا هست در آن جا نیست اگر قرار باشد در آن جا ما همین روده و شكم را داشته باشیم همین معده و لوزالمعده و كبد و اینها را داشته باشیم و میوه‌ها هم همان میوه ها باشد و اطعمه هم همان باشد از یك طرف می‌آید و از یك طرف می‌رود پس آن جا خدا باید به اندازه دور بهشت دستشویی بسازد با آن بخور بخوری كه آن جا ما راه می‌اندازیم ما تشتهی ما تلذ الاعین یك طرفمان باید دستشویی باشد یك طرفمان هم باید دیگ آشپرخانه باشد!

 آن موقعی كه مشروطه و اینها داشته می‌آمدند در تهران این زمان مشروطه و فلان این حرفها بود یكی از خاطرات را من می‌خواندم آنجا دیدم كه این انگلیس، هر چه بر سر اسلام آمده از این انگلیس آمده این انگلیس!! دارند دستشویی می‌سازند! مگر چقدر توی این سفارت آدم است؟ پنجاه تا دستشویی!! گفتند این عمله بیایند بسازند یكی گفت صبر كن حالا، كم كم صدایش درمی‌آید وقتی صف كشیدند. آن وقت جریان مشروطه شد از قبل هم خبر داشتند و برنامه ریزیها شد و جریان مشروطه شد و مردم پناه می‌آورند می‌آمدند و می‌رفتند و بساطی بود این دیگها را گذاشته بودند مفصل گفت این دیگها را می‌بینی این دستشویی را هم می‌خواهد! این دیگهایی كه داری می‌بینی در سفارت چیدیم آن هم باید آن طرفش باشد نمی‌شود كه این جا بخورند بیایند بروند بیرون آنها را می‌گیرند. باید همین جا مشكل حل شود.

 حالا اگر در روز قیامت قرار بود ما همین ماده را داشتیم البته مرحوم آقا در جلد ششم امام شناسی كه در آن جا راجع به مسئله شبهه أكل و مأكول و كیفیت آن ذكر كردند در آن هم شاید خلاصه مسائلی باشد و نظر صدرالمتألهین را اینجا با یك تغییر و تحولاتی در آن جا ذكر كردند و اینها خلاصه عرض بنده این است كه اگر قرار باشد بدن همین بدن باشد یا باید قضیه مثل قضیه فرض بكنید حضرت موسایی باشد كه در آن جا در آن چهل روزی كه در كوه طور بود داریم كه لم ینم و لم یأكل و لم یشرب طرفی عین یا لحظه واحده در روایات داریم اگر آن جور باشد خوب هیچ چیزی نیست ولی اگر همین بدن باشد و به همین كیفیت باشد این و همین جهاز هاضمه باشد این جهاز هاضمه اقتضای دیگری دارد این جهاز هاضمه یك دخل و خرجی دارد بله ممكن است انسان به همین كیفیت باشد ولی كیفیت جهاز هاضمه او تفاوت كند و دیگر نحوه تبدل این ماده به ماده دیگر برگردد به تغییر و تبدّل دیگری كه آن جنبه مجردیت در این جا بیاید و آن حكومت و غلبه تجردی كه بر اطعمه و اشربه آن عالم اخروی است آن جرمیت را از این ماده بگیرد و تبدیل كند به یك حقیقت روحیه و نوریه، آن مسئله ممكن است.

 برای بعضی از افراد همین قضیه در این جا هم اتفاق می‌افتد این مطلب كه به واسطه غلبه نفس در آن حیثیت نوریه و روحیه خصوصیات عمل و فعل و انفعال این جهاز هاضمه متبدل می‌شود به خصوصیات روحی و دیگر مسئله كون و فساد نیز در این جا راه ندارد چنان چه در بعضی این مسئله هم نقل شده! علی كل حال حالا این وضعیت باید این طور باشد حالا چرا ما این طور هستیم مثلا در آن جا فرض كنید كه بدنی كه انسان در آن جا دارد سایه ندارد خوب اگر بدن در این جا همین چیز باشد چطور سایه ندارد مگر می‌شود كه نور فرض كنید كه به یك جسم مادی بخورد و سایه نیاندازد این نمی‌شود این طور.

 پس بنابراین باید یك حیثیتی باشد بدن در آن جا باید یك بدن دیگری باشد نوری كه در آن جا نور است بتواند نور عبور كند از ماده رد بشود و دیگر آن جا سایه‌ای در آن جا، ظلی در آن جا تشكیل نشود علی كل حال ان‌شاءالله برویم تماشا كنیم بیخودی این قدر زور نزنیم این جا تا بخواهیم ببینیم كه چه خبر است حالا خیلی، قلیلٌ جدوی است این. مسئله مهم همان مسئله استقلال صوری است كه آن حیثیت صورت است كه شخصیت شخص و آن هویت شخص و آن انیت شخص را این تشكیل می‌دهد حالا در هر قالبی و شكلی و در هر بدنی می‌خواهد باشد. این مسئله را اگر در نظر بگیریم آن وقت به كلام مرحوم آخوند می‌رسیم كهدر پاسخ اشكال بنابر فلسفه مشاء این پاسخ به اصطلاح داده می‌شود كه ماده یك امر مبهمی‌است، یك امر مبهم و قابل برای تسری به همه آن دو كیلو بودن یك طفل در همه ممكن است كه این قضیه وجود داشته باشد اگر یك بیمارستانی كه فرض كنید كه در آن پانزده تا بچه به دنیا می‌آید ممكن است بین دو كیلو و دوكیلو و نیم و سه كیلو و سه كیلو و نیم باشد این مسئله متفاوت باشد هیچ توجهی نیست به این كه حالا این سه كیلو یا دو كیلو است اسمش چیست پسر كیست شكل كیه دنبال آن می‌گردد مادر پدر كه این شكلش چه جوری است پسر است یا دختر است. فرض بكنید كه این خصوصیات به اصطلاح چیزیش چه جوری است همان روز اما این كه دو كیلو است حالا مثلا چند كیلو است آخر سریع سوال می‌كند می‌گویند فرض كنید كه سه كیلو بوده پس خوب بوده است یا فرض كنید كه دو كیلو بوده است یكی دنیا آمده یك كیلو و سیصد گرم بوده ا این چه جور زنده می‌ماند الان برای خودش صد و سی كیلو است و اینها دنبال این وزن نمی‌گردند كه این وزن و در ذهن و در نظرشان باشد نه، فقط دنبال شخصیت این بچه انسان می‌گردد.

 پس این امر مبهم است یك امرمستقلی نیست كه یك امر اختصاصی هم مبهم باشد این دو كیلو در این است در این است در این است در همه اینها است و همین طور تا این به سنین بالا برسد این جا است كه اگر ما بخواهیم كه یك جامعی بین مصادیق پیدا بكنیم نمی‌توانیم آن جامع را صورت شخصیه فرد قرار بدهیم به عنوان جامعیت بین همه، آنی را كه به عنوان جامعیت می‌توانیم تصور بكنیم باید قابلیت و استعداد داشته باشد این قدرت را داشته باشد كه بتواند با همه بنشیند و با همه برخیزد و این با همه نشست و برخاست كند و آن عبارت از چیست؟ همان خصوصیاتی است كه لحم و استخوان است و عظم است و بشره و شعر و فلان و این چیزها كه با همه آنها اما دیگر صورتی كه بر این مترتب است نه دیگر، آن دیگر خطر قرمز است آن جا را دیگر نمی‌توانیم بگوییم سرایتی است، صورت او را به دیگری سرایت بدهیم این می‌شود چی؟ این می‌شود جنس. بله از این نقطه نظر كه این صورت یك جهات مشتركی را ابراز می‌كند كه بین این و بین آنها اشتراك وجود دارد یك كلی دیگر از این صورت گرفته می‌شود بدون این كه این صورت نسبت به شخص دیگر بتواند قابل تسری باشد آن عبارت است از فصلیت پس بنابراین مسئله فصلیت به استقلال ماهوی و هوهوی خود شیء خارج برمی‌گردد. مسئله جنسیت به عدم استقلال ما به ازاء خارجی او برمی‌گردد، یك امر مستقلی نیست یك روز هست یك روز نیست یك روز زید فرض كنید كه پنج كیلو است یك روز پنج كیلو را از دست می‌دهد می‌شود پنجاه كیلو یك روز هست یك روز نیست مبهم است و این همراه با آن صورت هویت پیدا می‌كند بدون آن صورت كه اصلا معنا ندارد باشد. هویتش هویتی است كه در صورت است فانی در آن صورت است لحم بدون این كه صورت به آن تعلق بگیردما اصلا در دنیا نداریم در حالتی كه ممكن است فرض كنید كه همین صورت نفسیت انسان باشد تعلق به قالب انسانی بگیرد شما وقتی كه خواب می‌بینید بدن شما در خواب دارد كار انجام می‌دهد یا همان صورت خصوصیت و شخصیت شما دارد در خواب كار انجام می‌دهد وقتی كه آن دارد كار انجام می‌دهد شكل دارد یا ندارد؟ دارید می‌بینید آن شكل در چه قالبی است، در قالب مثالی پس این را رها كرده رفته سراغ قالب مثالی! رها كرده یعنی تعلقش را كم كرده نه اینكه به طور كلی رها كرده

 پس بنابراین شما می‌بینید كه این به همین كیفیت هست و این می‌رود سراغ یكی دیگر و همین كه صورت لحمیت است خود همین یك صورت است برای این كه آن را از بقیه جدا كرده و هلمّ جرّا. خوب این طبق قضیه، مسئله حل می‌شود به این كه جنس باید از ماده اتخاذ بشود مرحوم آخوند در این جا می‌خواهند این را بفرمایند اصلا كِی گفته كه این نفس دارای جوهر است تا این كه شما بخواهید جنسیت را از جوهر اخذ كنید. تا به حال صحبت در این بود هم ماده جوهرمن الجواهر و هم صورت جوهر من الجواهر و چون جوهر است به آن اشكال وارد می‌شود پس چرا جنس را از ماده می‌گیرید بروید از صورت بگیرید اگر جوهر است آن جا اشكال وارد می‌شود مرحوم آخوند می‌گویند:

 اصلا جوهریت نفس می‌خواهند به طور كلی زیر سوال ببرند كِی گفته كه اصلا نفس جوهر است نفس جوهردر حیثیت استقلالی خودش، نه در حیثیت اضافی خودش به ماده، در آن حیثیت اضافی خودش به ماده دیگر در آن جا جوهر نیست در آن جا دیگر عرضٌ لازمٌ برای چی؟ برای ماده خود. همین به اصطلاح ماده برای خودش یك عرض عام است كه عارض می‌شود بر این نفس، بر صورت عارض می‌شود صورت هم عرض خاص است كه عارض می‌شود بر او. دو عرض هستند كه لازم و ملزوم یكدیگر هستند منتهی از آنجایی كه لازم باید اعم از ملزوم باشد منتهی آن عرض لازم می‌گیرند برای آن صورت، صورت عِرض خاص می‌شود بالنسبه به ماده. پس بنابراین وقتی این طور شد جنبه‌عرضیت كه دیگر از جنس اتخاذ نمی‌شود آنها برای خودشان حالا هر چه هستند باشند در حیثیت عروض فقط نفس العروض در اینجا شرط است دیگر شما نباید در این جا بیایید و بگویید كه ما جنس را از آن صورت می‌گیریم جنس این صورت هر ماهیتی كه می‌خواهد برای خودش داشته باشد الان در این جا یك حیثیت بیشتر ندارد و آن حیثیت عروضش بر ماده است كه باعث شده این ما ده در این جا قوام پیدا بكند فقط همین بیش از این نیست، عارض شده در این جا بر ماده حالا این نفس در ذات خودش و در صقع حالش چه هست بله آن جا قبول داریم كه این جوهرٌ قبول داریم كه این نفس هبطت الیك من المحل الارض ـ ورقاء ذات تعزز و تمنع مقلی عارف، محجوبه عن كل و هی التی سفرت و لم تتبرقع این از آن بالا كه دارد می‌آید هیچ وقت عرض، استقلال ذاتی ندارد برای این كه بخواهد این موجب تصرفی بشود موجب قوام و موجب وجوب فی نفسه برای خودش باشد آن چه كه وجود فی نفسه و لنفسه است آن عبارت است هر چیزی كه جنبه جوهریت داشته باشد وقتی كه جوهریت داشت می‌تواند قبول عرض كند وبر او عرضی عارض بشود.

 پس اینی كه الان نفس قبل از اینكه تعلق به بدن بگیرد بنابر مكتب مرحوم شیخ و بنابر مكتب مرحوم آخوند كه آن جسمانیت الحدوث و روحانیه البقاء است بنابر هر دو قضیه این نفس دارای جوهر است یا این جوهر از اول داشته، بعد آمده تعلق به بدن گرفته یا تبدیل به جوهر خواهد شد یعنی یك جوهری است كه آن جوهر جوهر عام است ولكن این جوهر در بستر حوادث و در بستر آن ظروف مناسب متبدل به جوهر نفسانی خواهد شد جسمانیه الحدوث و بعد هم روحانیه البقاءدر می‌آورد و تبدیل به یك وجود مجرد و وجود نفسانی مجرد می‌شود در هر دو قسمش.

 این مسئله در صورتی است كه ما به خود نفس من حیث هی هی نظر بیاندازیم نه به تعلق او و در مقام انتزاع جنس و انتزاع فصل ما به خود او نظر نمی‌اندازیم ما به نفس نظر نمی‌اندازیم، ما به آن ماده در این جا نظر می‌اندازیم و وقتی كه این طور شد پس بنابراین این اخذ جنس دیگر در این صورت از ماده خواهد بود نه از او زیرا آن صورت در این جا دیگر در این عروضش جنبه استقلالی ندارد و آن جوهریت او مورد لحاظ نیست هر كه می‌خواهد باشد باشد، اصلا می‌خواهد جوهر باشد باشد می‌خواد عرض باشد باشد، این آمده در اینجا عارض شده، این عروضش در این جا موجب شده است كه این زید متولد بشود حالا هر چه می‌خواهد باشد ما به او كاری نداریم در ذات خودش هر چه می‌خواهد باشد آنی كه الان در این جا ملاك برای انتزاع هست شما دنبال جوهریت می‌گردید می‌گویید كه باید جوهر باشد ما میگوییم كه جوهری نداریم. یك امری در اینجا عارض شده و عروضش این تركیب را به وجود آورده عروضش این شیء را به وجود آورده، حتی در ماده در اینجا اخذ بشود این كلام كلام مرحوم آخوند بود و افراد هم نسبت به این مسئله من دیدم تأیید كردند و آن مطلب را پذیرفتند.

 آن چه كه به نظر بنده می‌رسد نسبت به این قضیه او این است كه مسئله عروض در نفس نسبت به بدن آیا این عروض عروض مقوله ای است؟ یعنی از باب مقولات تسع این عرض در این جا عارض شده یا این عروض عروض مفهومی‌است نه عروض مقوله‌ای آن شیءای كه الان می‌آید شما اسمش را هر چه می‌خواهید بگذارید صورت بگذارید غیر صورت بگذارید هر چه می‌خواهد اسمش را بگذارید نفس بگذارید وقتی كه می‌خواهد به عنوان عرض خاص بر یك موضوعی حمل بشود و بار بشود آیا عروض از مقولات تسع است كه فرض كنید جده و متی و أین و اضافه و امثال ذلك و كم و كیف و فلان است این است؟ خوب با تركیب یك عرض به این كیفیت با عرض دیگر كه یك هویت خارجی به عنوان حقیقت فصلیه یا حقیقت جنسیه كه درست نمی‌شود خوب دو عرض را بر همدیگر عارض كردید یكی عارض شده یكی معروض و صد سال با همدیگر بكنید كاری نمی‌شود! تا این عرض موضوع نداشته باشد، تا یك جوهری نداشته باشد كه آن عرض بر او حمل بشود آن فصل و صورت خارجی در این جا تحقق نمی‌كند این عروضی كه در این جا شما این عروض را درست كردید، یك عروض مفهومی‌است عروض مفهومی‌بله یك شی‌ایی می‌گویند حمل می‌شود بر او شما معنای حملیت چطور این كه فرض كنید كه محمول بر موضوع حمل می‌شود می‌گویند عارض شد، این هم همین است حالا اگر در واقع فرض كنید كه محمول، نفس الوجود بود این موجود همیشه پس وجود عرض است خوب، عرض كه خودش در اینجا تشخص ذاتی ندارد تشخص او به تشخص موضوع است و قبل از او باید موضوع وجود داشته باشد تا این كه او به واسطه او تشخص پیدا بكند. پس اینی كه الان شما آمدید نفس را عرض گرفتید و آن حقیقت او را یك حقیقت اشراقی گرفتید ما اینها را قبول داریم آن حقیقت نفس حقیقت اشراقی است و دارای آن حیثیت نورانی است و دارای چه است اینها را ما قبول داریم بسیار خوب، ولی صحبت در این است بر این عروض آیا ما موضوع و جوهر می‌خواهیم یا نمی‌خواهیم؟ بله یك حقیقت جوهریه نفسیه مستقله. این حقیقت صوریه نفسیه مستقله عارض می‌شود بر یك ماده‌ای به عنوان عرض خاص كه همان مفهوم عرضیت را دارد نه جنس عرضیت را و خصوصیات عرضیت را. بسیار خوب مناقشه ای در اصطلاح نیست مناقشه ای در این حمل نیست و نسبت به این اشكالی وارد نمی‌شود شما این را عرض خاص قرار بدهید ماده را برای خودش حساب دیگری فرض بكنید، صورت را هم برای خودش حساب دیگری فرض بكنید و اینها بر همدیگر بار می‌شوند اشكال ندارد. ولی صحبت در این است كه انتزاع جنس و انتزاع فصل از چیست؟! یا شما در این جا باید بفرمایید كه اصلا ما نه جنسی در اینجا داریم و نه فصلی، هر شی‌ای برای خودش هم جنس است و هم فصل! فرض كنید مثل خورشید مثل شمس، شمس یك حقیقت كلی است كه یك مصداق هم بیشتر در خارج ندارد آن كلی فقط یك مصداق دارد كه از همان مصداق كلی اخذ می‌شود شمس در خا رج اگرچه هست می‌توان برای او .. كرد این حقیقت حقیقت واحد است هر شی‌ای برای خودش هم ماده است هم صورت است هم جنس است هم فصل است یك وقت این مطلب را می‌خواهید بفرمایید اشكال ندارد این مطلب با جوهریت ماده هم با جوهریت نفس، با هم می‌سازد این یك بحث دیگر است كه هر ماده یك حقیقت مستقلی است كه مختص به خودش است صورت هم حقیقت مستقل مختص به خودش است و این در خارج یك تركیب اتحادی است نه انضمامی‌یك تركیب اتحادی برایشان در خارج انجام می‌شود بسیار خوب این یك مسئله دیگر، نه اینكه شما وقتی كه برای خودِ نفس هست آن را صورت بگیرید و آن را جوهر بگیرید وقتی كه می‌خواهد عروض پیدا بكند جوهریت را از دست می‌دهد! خوب چطور می‌شود جوهریت خودش را از دست بدهد؟ چطور می‌شود یك شی‌ای كه در ذات خودش جوهر است موقعی كه دارد عارض می‌شود یكدفعه این جوهریتش می‌شود عرض؟! بالاخره یك شیء یا جوهر است یا عرض است، دیگر شق ثالث ما نداریم كه نه جوهر باشد نه عرض باشد. حقیقت شیء هر چیزی، تشخصش در خارج یا به جوهریت او است یا به عرض او است جنبه عرضیت است كم حقیقتش به عروض او است خود كم در خارج بدون قرطاس نداریم ولی قرطاس بدون كم داریم یعنی تصور قرطاس بدون كم حالا نه كم خاص بالاخره بدون كم كه نمی‌شود، كم خاص ولی نه، از آن طرف كم بدون موضوع معنا ندارد كه باشد.

 پس بنابراین هر شی‌ای در خارج یا باید جوهر باشد یا باید عرض باشد از این دو تا خارج نیست مگر این كه مجرد باشد خوب چطور در این جا تصور می‌شود كه خود نفس تا وقتی كه به او به حیثیت استقلالی و ذاتیش نگاه بكنید جوهرٌ شخصیهٌ‌نفسیهٌ متشخص متعینٌ یتقوّم به الماده و یحقق الماده و یكون الماده تمام اینها محفوظ، همین كه می‌خواهد بیاید این تعلق به بدن بگیرد هنگام تعلق به بدن گرفتن در آن موقع این لیس بجوهرٍ!! جوهریت از او سلب می‌شود این اشكالی كه در این مسئله وارد شد. ان‌شاءالله دیگر ...